

شیوه‌های نبوی در دعوت و احتجاج دینی

احمد شجاعی^۱

چکیده

خداوند در آیه ۱۲۵ سوره نحل، از پیامبر ﷺ می‌خواهد که برای دعوت به اسلام، از سه شیوه استفاده کند: حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن. برخی این سه شیوه را منطبق با سه گونه استدلال رایج در منطق (برهان، خطابه و جدل) دانسته‌اند؛ لکن بین آنها تفاوت‌هایی وجود دارد. حکمت در قرآن، سخن محکم و خلل‌ناپذیر مشتمل بر خیر و سعادت انسان بوده و قلمرو آن، حکمت نظری و عملی را شامل می‌شود؛ اعم از اینکه مفید یقین منطقی باشد یا نباشد، لکن در برهان مصطلح در منطق، یقین بالمعنی الاخص شرط شده است. مراد از موعظه حسنه، گفتار یا رفتاری است که مشوق دیگران به التزام عملی به دین و آیین حق است. بر این اساس، دعوت قرآنی در عین حکمی بودن، مصداق دعوت با روش موعظه حسنه نیز است، بنابراین با خطابه رایج در منطق متفاوت خواهد بود. هدف از جدل منطقی، غلبه بر خصم است لکن هدف از «جدال احسن»، روشن شدن حقیقت و هدایت طرف مقابل است. نکته‌ی دیگر، شیوه‌ی بکارگیری روش‌های سه‌گانه قرآنی است. نقش جدال احسن در دعوت به آیین اسلام، ثانوی و در برابر معاندان است، و میان حکمت و موعظه حسنه - با لحاظ مقام نبوت و دعوت پیامبرانه - نسبت تلازم برقرار است.

واژه‌های کلیدی: شیوه‌های دعوت، حکمت، موعظه حسنه، جدال احسن، برهان، خطابه، جدل.

۱. دانش آموخته سطح چهار، مؤسسه آموزش عالی امام صادق علیه السلام.

خداوند حکیم، از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواسته است که به دو شیوه حکمت و موعظه حسنه، مشرکان را به آیین اسلام دعوت کند، و در موارد لزوم به روش جدال احسن، با آنان جدال نماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بَاتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (نحل: ۱۲۵) در مورد این آیه مسایلی نظر مفسران اسلامی را به خود جلب کرده است:

۱. مقصود از حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن چیست؟
۲. میان این سه روش قرآنی، با صناعت‌های برهان، خطابه و جدل در علم منطق، چه ارتباطی برقرار است؟
۳. آیا به کارگیری همه روش‌های مزبور، در همه دعوت‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لازم بوده است (تجمیع)، یا می‌بایست هریک از آن‌ها را در مورد افراد خاصی به کارگیرد؛ برای آنان که واجد استعداد فهم مطالب برهانی بودند، روش حکمت را به کارگیرد، و برای آن دسته از طالبان حقیقت که فاقد استعداد فهم مطالب برهانی بودند (غالب افراد) از روش موعظه حسنه استفاده کند، و در مورد معاندان، از جدال احسن بهره‌گیرد (تفریق)؟ یا این که نحوه به کارگیری آنها به اختیار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صلاح‌دید او واگذار شده است (تخیر)؟ در مقاله‌ی پیش‌رو به بررسی مسائل یادشده پرداخته می‌شود.

۱. معنایابی حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن

۱-۱. حکمت

زمخشری، حکمت را به گفتار محکم، صحیح و بیان گر حق و زداینده شبیهه، تعریف کرده است (زمخشری، بی تا، ۲: ۶۴۶). بیضاوی و فیض کاشانی نیز همین تعریف را برگزیده‌اند (بیضاوی، ۱۴۱۰، ۲: ۴۳۱؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ۴: ۳۶۵).

شیخ طوسی، حکمت را به شناخت مراتب حسن و قبح و صلاح و فساد افعال تعریف کرده و وجه «حکمت» نامیده شدن آن را این دانسته که چنین معرفتی به منزله مانع از فساد و عمل ناشایست است، و اصل در معنای حکمت، منع است (طوسی، ۱۴۰۹، ۶: ۴۴۰).

علامه طباطبائی، نخست سخن راغب را که حکمت را به دریافت حق با علم و عقل (اصابة الحق بالعلم و العقل) تعریف کرده، نقل نموده، و با توجه به آن گفته است: «مراد از حکمت، حجتی است که منتج حق است به گونه‌ای که وهن، ابهام و تردید در آن راه نداشته باشد» (طباطبائی، ۱۳۹۳، ۱۲: ۳۷۱).

فخرالدین رازی، حکمت را به حجت یقینی پیراسته از احتمال نقیض، تعریف کرده است (فخررازی، ۱۴۲۰، ۲۰: ۲۸۷).

با توجه به این که ریشه لغوی حکمت به معنای منع است، می‌توان حکمت را سخنی محکم، استوار و خلل‌ناپذیر دانست که مشتمل بر خیر و سعادت انسان و بازدارنده او از شقاوت و خسران است و قلمرو آن، حکمت نظری و عملی را شامل می‌شود. بر این اساس، حکمت به عنوان روش دعوت به آیین حق عبارت است از تعلیم و تبیین معارف و احکام اسلامی، همان‌ها که در قرآن کریم بیان شده است، یا پیامبر اکرم ﷺ به حکم آیه کریمه: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل: ۴۴)، در تبیین قرآن کریم بیان کرده است. همه آیات قرآن مصداق حکمت الهی است، زیرا اولاً: نازل خداوند حکیم است: ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (زمر: ۱)، ثانیاً: خداوند در چند آیه قرآن را حکیم نامیده است: ﴿وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾ (یس: ۲)، ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾ (یونس: ۱)، ثالثاً: در سوره مبارکه «اسراء» پس از بیان مجموعه‌ای از معارف و احکام الهی که رسول خدا ﷺ با آنان مردم را هدایت و ارشاد کرده فرموده است: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ (اسراء: ۳۹).

بنابراین، مقصود از اینکه پیامبر اکرم ﷺ می‌بایست به واسطه حکمت مردم را به راه پروردگار دعوت کند، همانا دعوت آنان با تلاوت آیات قرآن و تبیین آنها می‌باشد. و اما این که در آیاتی از قرآن کریم، حکمت بر کتاب عطف شده است ﴿يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (آل عمران: ۱۶۴)، محتمل است از باب عطف تفسیر باشد، یعنی کتاب که همان قرآن است، دارای وصف حکمت و مصداق کامل حکمت است و اگر هم غیر از کتاب باشد، چنان که برخی از مفسران کتاب را ظاهر شریعت و حکمت را باطن آن دانسته‌اند (طباطبائی، ۱۳۹۳، ۲: ۲۳۷) و برخی دیگر آن را سنت نبوی که مبین قرآن است، تفسیر کرده‌اند (زمخشری، بی تا، ۱: ۲۷۷)؛ با اینکه مراد از حکمت در آیه مورد بحث (نحل: ۱۲۵) کل قرآن باشد، منافات ندارد و از باب «إذا اجتمع افتراقا و إذا افتراقا

اجتماعاً» خواهد بود، یعنی هرگاه حکمت در ارتباط با دعوت نبوی به تنهایی ذکر شود، مراد کل قرآن است و هرگاه با کتاب ذکر شود، معنای دیگری مقصود است. همه معارف و احکام قرآن کریم و سنت نبوی که تبیین معارف و احکام قرآنی است، مصداق کامل حکمت نظری و عملی است و مقصود از دعوت حکیمانه پیامبر اکرم ﷺ به سبیل پروردگار این است که معارف و احکام قرآن را بر آنان تلاوت کرده و تعلیم و تبیین نماید، چنانکه در جایی دیگر فرموده است: ﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾ (انعام: ۱۹)؛ این قرآن به من وحی شده است تا شما و هر کس را که به او برسد، با آن انذار کنم. انذار، بخشی از دعوت نبوی و بخش دیگر آن تبشیر است، چنانکه فرموده است: ﴿فَإِنَّمَا يَسِرُنَا هُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ﴾ (مریم: ۹۷). حاصل آن که روش حکمی در دعوت انسان‌ها به آیین و راه خداوند، تبیین و تعلیم قرآن کریم است که مصداق کامل حکمت است. حکمت بودن قرآن دو جنبه دارد: یکی ارائه و بیان تعالیم حکیمانه و دیگری روش حکیمانه، یعنی روش‌های عقلی، نقلی، تجربی و شهودی برای اثبات معارف حکمی. بنابراین، استدلال‌های حکمی در روایات نبوی یا روایات اهل بیت و عالمان دینی که در قرآن کریم نیامده است، از حیث روش حکمی، صبغه قرآنی داشته و مورد تأیید قرآن است، و دعوت به حکمت در آیه مورد بحث آنها را شامل می‌شود.

۱-۲. موعظه حسنه

طبرسی، موعظه حسنه را به بازداشتن از فعل ناروا از طریق ترغیب در ترک و بی‌رغبتی در انجام آن تعریف کرده و یادآور شده است که این روش سبب نرمی و خشوع دل‌ها می‌گردد (طبرسی، ۱۳۷۹، ۵-۶: ۳۹۲). بیضاوی و فیض کاشانی، موعظه حسنه را خطابات قانع‌کننده و عبرت‌های سودمند دانسته‌اند (بیضاوی، ۱۴۱۰، ۲: ۴۳۱؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ۴: ۳۶۶). به اعتقاد زمخشری، موعظه حسنه آن است که خیرخواهی موعظه‌کننده بر موعظه‌شوندگان پوشیده نباشد و باور کنند که او خیر و نفع آنان را می‌خواهد (زمخشری، بی‌تا، ۲: ۶۴۴).

علامه طباطبایی، نخست سخن خلیل (راغب‌اصفهانی، بی‌تا، ۵۲۷) را در تعریف موعظه به یادآوری خیر به گونه‌ای که موجب رقت و نرمی قلب می‌شود، نقل کرده و سپس موعظه را به بیانی اطلاق کرده که به خاطر اشتمالش بر عبرت‌ها و پی‌آمدهای

پسندیده و آثار نیکو، صلاح حال شنونده را در پی دارد و در نتیجه سبب نرمی و رقت نفس و قلب می‌گردد (طباطبائی، ۱۳۹۳، ۱۲: ۳۷۲).

فخر رازی، موعظه حسنه را امارات (نشانه‌های) ظنی و دلایل اقناعی، دانسته است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۲۰: ۲۸۷).

با توجه به مطالب یادشده، می‌توان گفت: موعظه حسنه، گفتار یا رفتاری است که مشوق دیگران به التزام عملی به دین و آیین حق (اعتقادات، احکام و اخلاق دینی) و بازدارنده آنان از مخالفت با دین و آیین حق است. واعظ باید موعظه شونده‌گان را قانع کند که او خیرخواه آنان است و این که خیر و صلاح آنان را می‌داند و خود نیز به آن چه می‌گوید پایبند است. بنابراین، موعظه حسنه آن است که موعظه شونده‌گان سه چیز را در مورد موعظه کننده باور داشته باشند: ۱. خیرخواه بودن آنان؛ ۲. آگاه بودن به خیر و صلاح آنان؛ ۳. پایبند بودن به موعظه‌های خود.

این مطلب از آیات و روایات به روشنی به دست می‌آید که نمونه‌هایی را باز می‌گوییم:

حضرت شعیب علیه السلام خطاب به قوم خود فرمود: ﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ﴾ (هود: ۸۸)؛ من تا آنجا که توانایی دارم جز اصلاح نمی‌خواهم.

مؤمن آل یاسین به قوم خود گفت: ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (یس: ۲۱)؛ پیروی کنید از کسانی که اجری از شما نمی‌خواهند و آنان راه‌یافتگان هستند. مؤمن آل فرعون به قوم خود گفت: ﴿اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾ (غافر: ۳۸)؛ مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد هدایت کنم.

خداوند حکیم به مؤمنان فرموده است: ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (صف: ۲)؛ چرا چیزهایی که خود عمل نمی‌کنید به مردم می‌گویید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسَيْرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ» (سید رضی، ۱۳۸۷، ج ۷۳)؛ کسی که خود را پیشوای مردم قرار می‌دهد، باید قبل از تعلیم دیگران، به تعلیم خود اهتمام ورزد، و ادب کردن با رفتارش، قبل از ادب کردن با زبانش باشد.

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ» (کلینی، ۱۳۶۲، ۲: ۷۷)؛ مردم را به غیر زبان‌هایتان (با اعمالتان) به راه راست دعوت کنید.

نکته درخور دقت این است که، کسی که می‌خواهد انسان‌ها را در ارتباط با دین و آیین الهی موعظه کند، باید معارف و احکام الهی را به مقداری که شرایط اقتضا می‌کند و مجال آن وجود دارد، بیان نموده و یادآوری کند، ولی بیان معارف و احکام الهی و یادآوری آنها باید شرایطی که برای موعظه حسنه بیان شد را دارا باشد. بر این اساس، می‌توان گفت: دعوت قرآنی پیامبر اکرم ﷺ که مصداق دعوت حکمی بوده است، مصداق دعوت با روش موعظه حسنه نیز بوده است، همان‌گونه که در برخی آیات، کل قرآن کریم مصداق موعظه الهی به شمار آمده است: ﴿وَأذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ﴾ (بقره: ۲۳۱): نعمت خدا را بر خود و آنچه از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده که شما را به آن پند می‌دهد، به یاد آرید. و نیز فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ (یونس: ۵۷)؛ ای مردم از سوی پروردگارتان موعظه‌ای برایتان آمده است. همین بیان در سوره آل عمران آیه ۱۳۸ نیز مطرح شده است: ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾.

۳-۱. جدال احسن

راغب، در تعریف جدل گفته است: «جدل، گفت‌وگوی مبتنی بر نزاع و غلبه دو جانبه است و اصل آن از «جدلت الحبل» به معنای پیچیدن محکم ریسمان است، گویی هریک از دو طرف مجادله کننده، رأی دیگری را درهم می‌پیچد» (راغب اصفهانی، بی تا، ۸۹).

علامه طباطبایی، با اشاره به سخن راغب گفته است: «جدل، حجتی است که با استفاده از مسلمات خصم، یا مسلمات او و مردم، برای درهم پیچیدن خصم در آنچه بر آن اصرار ورزیده و نزاع می‌کند، به کار می‌رود، بدون این که روشن شدن حقیقت، مقصود باشد» (طباطبائی، ۱۳۹۳، ۱۲: ۳۷۱).

جدل، در اصطلاح منطق نیز همین معنا را دارد، اما آنچه در آیه شریفه مطرح شده، جدال احسن است، نه مطلق جدل. بر این اساس، اگر احتجاج جدلی مبتنی بر مسلمات کاذب بوده و بخواهد از این طریق طرف مقابل را به پذیرش حق وادار کند، جدال احسن نخواهد بود، زیرا در فرض مزبور، در کنار احیای حق، احیای باطل نیز شده است که مذموم است، مگر آن که بخواهد از این طریق، سخن خصم را نقض کند، نه این که او را به پذیرش حق خود وادار سازد (همان، ۳۷۲). از دیگر شرایط جدال

احسن آن است که از الفاظ یا اعمالی که خصم را بر انکار حق جری ساخته و احساس مکابره و لجاجت را در او تقویت می‌کند، پرهیز نماید (همان، ۳۷۲).

در برخی از آیات نیز به پاره‌ای از ویژگی‌های جدال غیر احسن اشاره شده و مجاله‌کننده مورد مذمت واقع شده است ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾؛ از جمله مردم، کسانی هستند که در باره خدا بدون علم و هدایت و کتابی روشن مجادله می‌کنند (حج: ۸؛ لقمان: ۲۰). این آیه بیان‌گر آن است که جدال با علم و برخورداری از هدایت و حجت آشکار صواب و جدال احسن است که خداوند به آن در سوره نحل آیه ۱۲۵ دستور داده است چرا که جدال با علم، به اعتقاد حق منتهی شده و در نقطه مقابل آن، جدال با جهل به اعتقاد باطل منجر می‌شود (طوسی، ۱۴۰۹، ۷: ۲۹۴؛ طنطاوی، بی‌تا، ۹: ۲۷۶).

در روایتی از امام صادق علیه السلام در باره جدال احسن و غیر احسن پرسیدند، امام علیه السلام فرمود: «جدال غیر احسن آن است که با فردی که اهل باطل است جدل کنی، و او سخن باطلی را مطرح کند و تو نتوانی با دلیل معتبر، سخن او را رد کنی و فقط به انکار آن بسنده کنی، یا این که او در جدال با تو، حقی را مطرح کند که می‌خواهد از آن به نفع خود بهره‌گیرد و تو برای آن که او چنین استفاده‌ای نکند، آن حق را انکار کنی.

امام علیه السلام در ادامه در توضیح جدال احسن، جدال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با منکران معاد را که در قرآن کریم آمده، مثال زدند، آن جا که منکر معاد خلقت اولی خودش را فراموش کرده و به استخوان‌های پوسیده اشاره کرده و می‌گوید چه کسی اینها را زنده می‌کند؟ خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که در پاسخ او بگوید: همان خدایی که اینها را در آغاز خلقت بدون الگوی پیشین، آفرید، دوباره آنها را زنده خواهد کرد ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يَخِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ (یس: ۷۸-۸۳). با توجه به اینکه از نظر منکر معاد، خلقت آغازین، از اعاده دشوارتر بوده، چنین استدلالی جدال احسن است، زیرا عذر کافران را برطرف کرده و شبهه آنان را زدوده است (طبرسی، ۱۳۸۶، ۱: ۲۱-۲۲).

۲. تجمیع، تفریق، تخییر

مفسران اسلامی درباره چگونگی به کارگیری حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن در دعوت مردم به آیین اسلام، سه دیدگاه را برگزیده‌اند:

۲-۱. تجمیع

از ظاهر کلام عده‌ای از مفسران و صریح برخی دیگر به دست می‌آید که به کارگیری هر سه روش در دعوت به آیین اسلام لازم است. این مطلب از ظاهر عبارت‌های طبری (طبری، ۱۴۲۱، ۱۴: ۲۳۰)، زمخشری (زمخشری، بی‌تا، ۲: ۶۴۴) و شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۰۹، ۶: ۴۴۰) به دست می‌آید و محمد جواد مغنیه به آن تصریح کرده و گفته است: «هدف از مناظره علمی آن است که حق آشکار شود و طرف مقابل قانع گردد، به گونه‌ای که اگر از پذیرش حق سرباز زند و بر انکارش اصرار ورزد، در نظر عقلای منصف، مکابر و معاند حق به شمار آید. خداوند در این آیه برای مناظره ثمر بخش سه شرط را ذکر نموده است که عبارتند از: حکمت، یعنی حجت محکم و برهان واضح، موعظه حسنه، یعنی این که مناظر از هرگونه هوا و میل نفس دوری گزینند به گونه‌ای که طرف مقابل بفهمد که او فردی خیرخواه و خواهان حقیقت است و قصد مباحثات و خودنمایی ندارد، و جدال احسن، یعنی بر اساس رفق و نرمی باشد، چنان‌که وقتی خداوند موسی و هارون علیهم‌السلام را به سوی فرعون روانه می‌کند، به آنان می‌فرماید که با فرعون به نرمی سخن بگویید، شاید متذکر شده و اهل خشیت گردد: ﴿قَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾ (طه: ۴۴). و نیز خداوند، شهادت داده است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با نرمخویی مردم را به آیین اسلام دعوت می‌کرد: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَكُنْتَ فَرَّطًا عَلِيظًا أَلْقَبُ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ (آل عمران: ۱۵۹). رحمت خدا تو را با خلق، مهربان و خوش خوی گردانید و اگر تندخو و سخت‌دل بودی مردم از پیرامون تو متفرق می‌شدند (مغنیه، بی‌تا، ۳۶۳).

۲-۲. تفریق

عده‌ای از مفسران، دیدگاه تفریق و توزیع را برگزیده‌اند. به اعتقاد آنان، روش حکمت مخصوص کسانی است که از استعداد و توانایی فکری ویژه‌ای برخوردارند و بر فهم استدلال برهانی توانا می‌باشند، و روش موعظه حسنه، مخصوص عموم مردم است که اگرچه خواهان حقیقت می‌باشند، ولی توانایی فهم استدلال برهانی را ندارند،

و جدال احسن مخصوص کسانی است که اهل عناد و لجاج بوده، و خواهان حقیقت نیستند.

فخر الدین رازی در این باره گفته است: دعوت به دین و آیین باید مبتنی بر حجت و بینه باشد، و مقصود از ذکر حجت، یا تقریر آن آیین و اعتقادات در قلوب شنوندگان است، یا هدف، الزام و افحام خصم است. قسم اول، دو گونه است، زیرا یا حجت، حقیقی، یقینی و قطعی و پیراسته از احتمال نقیض است، یا حجتی است که مفید ظن و اقناع است. گونه اول، حکمت و گونه دوم، موعظه حسنه است. انسان‌ها از نظر درک و پذیرش حقیقت و معرفت سه دسته‌اند:

الف) کسانی که طالب معارف حقیقی و علوم یقینی‌اند. گفت و گو با این گروه جز با دلیل قطعی یقینی که همان حکمت است، ممکن نیست.

ب) کسانی که فتنه انگیزی و مخاصمه بر طبع آنان غالب شده، نه طلب معرفت حقیقی و علوم یقینی. گفت و گو با این گروه با جدال احسن است که مفید افحام و الزام می‌باشد.

ج) کسانی که نه در کمال در مرتبه گروه اول‌اند، و نه در نقص، در حد اهل مشاغبه و خصومت، بلکه آنان بر فطرت اصلی و سلامت خلقی می‌باشند، ولی استعداد فهم دلایل یقینی و معارف حکمی را ندارند. گفت و گو با این گروه جز با موعظه حسنه ممکن نیست.

بر این اساس، مفاد آیه شریفه آن است که افراد توانمند و اهل کمال را به روش حکمت، به دین حق دعوت کن، و عوام را با موعظه حسنه که عبارت است از دلایل یقینی اقناعی، و با اهل مشاغبه با جدال احسن گفت و گو کن (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۲۰: ۲۸۷).

بیضاوی (بیضاوی، ۱۴۱۰، ۲: ۴۳۱)، فیض کاشانی (فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ۴: ۳۶۵)، ابن عربی (ابن عربی، ۱۴۳۱، ۱: ۳۷۱۴)، آلوسی (آلوسی، بی تا، ۱۴: ۳۷۷-۳۷۹)، ملافتح الله کاشانی (کاشانی، ۱۳۸۹، ۳: ۳۹۲) و اسماعیل حقی (حقی، بی تا، ۵: ۹۷) نیز همین دیدگاه را برگزیده‌اند.

۲-۳. تخییر

علامه طباطبایی گفته است: «آیه، نسبت به توزیع این روش‌ها به لحاظ مدعویین، ساکت است. ملاک در مورد به کارگیری آن‌ها، حسن اثر و حصول مطلوب یعنی ظهور

حق است. بر این اساس، در موردی جایز است که همه آنها به کار رود، و در موردی دیگر، استفاده از دو یا یک روش، متناسب با حال و مقام، روا خواهد بود. بنابراین، آن چه از ظاهر قول برخی از مفسران به دست می آید که مفاد ظاهری آیه به کارگیری همه روش هاست، درست نیست، زیرا دلیلی بر کاربرد همه آنها در مورد هر مدعوی، وجود ندارد، اما نسبت به عموم دعوت شدگان، جمع میان همه روش ها، محقق خواهد بود. همین گونه است آن چه برخی دیگر گفته اند که به کارگیری روش های سه گانه متناسب با سطح فهم و استعداد افراد است (آن گونه که رازی و دیگران گفته اند). این نظریه گرچه خالی از دقت نیست، ولی دلیل بر اختصاص هر یک از روش های سه گانه به گروهی خاص نمی باشد، زیرا چه بسا موعظه و جدال برای خواص و نیز استفاده از جدال احسن برای عوام نافع می باشد و در لفظ آیه دلیلی بر تخصیص وجود ندارد» (طباطبائی، ۱۳۹۳، ۱۲: ۲۷۱-۲۷۲).

۳. دیدگاه برگزیده

۱. از ظاهر آیه به دست می آید که نقش جدال احسن در دعوت به آیین اسلام، ثانوی است، زیرا اگر نقش آن همانند حکمت و موعظه حسنه بود، مناسب تر این بود که گفته شود: «والجدال بالآتی هی أحسن»، بنابراین، آن چه در دعوت به آیین اسلام، نقش اساسی و اولی دارد، حکمت و موعظه حسنه است.
۲. نسبت میان حکمت و موعظه حسنه از حیث مفهوم، تباین است، زیرا - چنان که بیان شد - حکمت ناظر به تعلیم معارف و احکام اسلامی، و موعظه حسنه ناظر به تشویق و ترغیب انسان ها به پذیرش معارف و احکام اسلامی و پرهیز از مخالفت با آنها است و از نظر مصداقی، میان حکمت و موعظه حسنه، بدون در نظر گرفتن مقام نبوت و دعوت پیامبرانه، عموم و خصوص من وجه است، یعنی ممکن است در مواردی تعلیم باشد، بدون تشویق و ترغیب، یا تشویق و ترغیب باشد، بدون تعلیم، و نیز ممکن است هر دو با هم باشند، ولی با در نظر گرفتن مقام نبوت و دعوت پیامبرانه، نسبت میان آن دو تلازم است، زیرا هر یک از تعلیم و موعظه به تنهایی، وافی به مقصود و مطلوب نخواهد بود. آری، ممکن است درباره برخی از افراد، محرز باشد که به تعلیم یا به تشویق و ترغیب نیاز ندارند، که فرضی است خاص و نادر. بنابراین، مقتضای قاعده اولیه، تجمیع میان حکمت و موعظه حسنه است.

۳. روش حکمت- چنان که بیان شد- روش تعلیم معارف و احکام اسلامی است، یعنی باید معارف و حقایق اسلامی تبیین گردد تا برای کسانی که طالب فهم حقیقت می‌باشند نسبت به آنها علم حاصل شود. اما از آن جا که انسان‌ها از نظر فهم حقایق متفاوت می‌باشند، تعلیم نیز متفاوت خواهد بود. چه بسا حقایق و معارفی تعلیم شود که تنها خواص بر فهم آنها توانایی دارند، مانند: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (حدید: ۳)، ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ (انفال: ۱۷)، ﴿وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق: ۱۶) و ﴿فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَوَجَّهُ اللَّهُ﴾ (بقره: ۱۱۵). در روایتی از امام زین العابدین علیه السلام آمده است که خداوند می‌دانست در آخرالزمان انسان‌های ژرف اندیشی وجود خواهند داشت، لذا سوره توحید و آیات آغازین سوره حدید تا ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (حدید: ۱-۶) را نازل کرد (کلینی، ۱۳۸۸، ۱: ۹۱؛ صدوق، ۱۳۹۸: ۲۸۳-۲۸۴).

بسیاری از معارف اسلامی نیز به گونه‌ای است که خواص و عوام در فهم آن اشتراک دارند، هرچند ممکن است در آنها نیز دقایق و ظرایفی باشد که فهم آنها به افرادی خاص اختصاص داشته باشد. آیات مربوط به نظم و اتقان عالم طبیعت و شگفتی‌های آفرینش از این قبیل است، زیرا جلوه‌هایی از آن را همگان می‌توانند بفهمند، ولی ابعاد و لایه‌هایی از آن، به اهل تفکر عمیق و عالمان علوم طبیعی اختصاص دارد.

از آن چه گفته شد، راز این مطلب که چرا امامان معصوم، گاهی در مورد یک مسأله، بیان‌های متفاوتی داشته‌اند، روشن گردید، زیرا در این گونه موارد ویژگی‌های متفاوت افراد یا شرایط خاص، اقتضای تبیین‌های متفاوت را داشته است. از باب مثال، در پاسخ این پرسش که آیا خداوند می‌تواند دنیا را بدون این که کوچک شود، در تخم پرنده‌ای بدون این که بزرگ شود، قرار دهد، سه گونه پاسخ داده شده است:

۱. در روایتی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ، وَالَّذِي سَأَلْتَنِي لَا يَكُونُ»: در مورد خداند عجز راه ندارد، ولی آن چه در سؤال مطرح شده، محال است (صدوق، ۱۳۹۸، ۱۳۰).

۲. در برخی روایات دیگر آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يوصَفُ بِالْعَجْزِ وَ مَنْ أَقْدَرُ مِمَّنْ يَلْطَفُ الْأَرْضَ وَ يَعْظُمُ الْبَيْضَةَ»: عجز در خداوند راه ندارد. چه کسی تواناتر از کسی است که زمین را کوچک و تخم را بزرگ نماید؟ (همان: ۱۲۷ و ۱۳۰)

۳. در روایتی دیگر، در پاسخ همان پرسش آمده است: «إِنَّ الَّذِي قَدَرَ أَنْ يَدْخُلَ الَّذِي تَرَاهُ الْعَدْسَةَ أَوْ أَقَلَّ مِنْهَا قَادِرٌ أَنْ يَدْخُلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا الْبَيْضَةَ لَا تَصْغُرُ الدُّنْيَا وَ لَا تَكْبُرُ الْبَيْضَةُ»: خدایی که می‌تواند آن چه می‌بینی (کوه، زمین، دریا، آسمان، درخت و...) را در مردمک چشم که به اندازه یک عدس یا کوچک‌تر از آن است، قرار دهد، می‌تواند دنیا را در تخمی قرار دهد، بدون این که دنیا کوچک و تخم بزرگ شود (همان، ۱۲۳).

۴. حکمت قرآنی و برهان منطقی

از این جا به دست می‌آید که حکمت و برهان قرآنی، با برهان در اصطلاح اهل منطق تفاوت دارد و این که برخی، روش‌های حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن را با روش‌های برهان، خطابه و جدل در منطق همانند دانسته‌اند (مظفر، ۱۳۸۸، ۳: ۳۴۷؛ طباطبائی، ۱۳۹۳، ۱۲: ۲۷۱)، صحیح نیست؛ زیرا در برهان منطقی، یقین بالمعنی الاخص، شرط شده است که عقلا احتمال خلاف در آن محال است، ولی دایره حکمت قرآنی وسیع‌تر از آن است، و جایی که احتمال خلاف مورد اعتنای عقلای بشر قرار نمی‌گیرد را نیز شامل می‌شود. تعلیم معارف الهی به بشر توسط پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که همان روش حکمی است، به خواص اختصاص ندارد، بلکه عوام را نیز دربر می‌گیرد، و تعلیم معارف الهی به آنان به روش برهانی در اصطلاح منطق، در بسیاری از موارد، ممکن نیست، چرا که بیرون از توان فهم و ادراک آنان می‌باشد، آن چه در توان آنان است، همان اطمینان عقلایی یا علم عرفی است.

مثالی روشن برای این مطلب، معجزات پیامبران الهی است که برای اثبات صدق مدعای خود ارائه می‌کردند و قرآن کریم از معجزه با لفظ «برهان» تعبیر کرده است: ﴿فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْتَهُ﴾ (قصص: ۳۲): [تبدیل شدن عصا به اژدها و ید بیضاء] دو برهان پروردگارت برای فرعون و درباریان او است. تشخیص معجزه بودن کار خارق العاده‌ای که پیامبران انجام می‌دادند- در بسیاری از موارد- به خواص اختصاص داشته است. از باب مثال، تشخیص این که تبدیل شدن عصا به اژدها از جنس سحر و چشم‌بندی نبوده و از قدرت بشر عادی خارج بود، تنها در حیطه‌ی درک ساحران بود، نه عموم مردم؛ یا معجزه بودن فصاحت و بلاغت قرآن کریم را صاحب نظران برجسته در فن فصاحت و بلاغت تشخیص می‌دادند و دیگران با اعتماد به رأی آنان، به این حقیقت پی می‌بردند. بنابراین، علم آنان به معجزه پیامبران، علم

عادی و عرفی یا اطمینان عقلایی بود، نه علم حاصل از استدلال عقلی با شرایط آن در کتاب برهان منطقی.

علامه طباطبایی، از این آیه شریفه عمومیت و تعدد جهت اعجاز قرآن را استفاده کرده است: ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ (اسراء: ۸۸): بگو اگر انس و جن جمع شوند و بخواهند کتابی همانند قرآن را بیاورند، نخواهند توانست، هرچند در این کار یکدیگر را یاری دهند. آیه بیان گر آن است که معجزه بودن قرآن به فصاحت و بلاغت اختصاص ندارد، و گرنه تحدی نسبت به عموم انس و جن، معنا نداشت. بنابراین، قرآن کریم در همه جهاتی که از مقوله علم و معرفت است و بشر می تواند در آن نقش آفرینی کند، معجزه است.

ایشان، پس از توضیح مطلب مزبور، این اشکال را مطرح کرده است که بر تعمیم قلمرو اعجاز قرآن و جهات آن، فایده‌ای مترتب نخواهد شد، زیرا فهم جهات اعجاز قرآن، مخصوص متخصصان در علوم و فنون مختلف است و در توان همه افراد نمی‌باشد. آن‌گاه در پاسخ آن گفته است: در این باره، مانند دیگر امور باید به مقتضای فطرت و عقل عمل کرد و آن این که غیر متخصصان، به افراد متخصص و صاحب نظر و مورد اعتماد رجوع می‌کنند، در نتیجه، همگان از جهات اعجاز قرآن آگاه می‌شوند؛ متخصصان بدون واسطه و دیگران به واسطه آنان (طباطبائی، ۱۳۹۳، ۱: ۶۱). روشن است علمی که از طریق رجوع به اهل خبره به دست می‌آید، یقین مصطلح در صناعت برهان منطقی نیست، بلکه علم عرفی یا اطمینان عقلایی است. بدون شک، آیه ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ...﴾ (حدید، ۱۲۵) که بیان گر اثبات حقانیت دعوت نبوت رسول اکرم ﷺ می‌باشد، از مصادیق روشن دعوت حکیمانه است. خلاصه اینکه روش حکمت قرآنی که روش تعلیم پیامبرانه است، دو مصداق دارد: یکی مفید علم یقینی مطابق اصطلاح اهل منطق و دیگری، علم عرفی و اطمینان عقلایی.

روش موعظه حسنه قرآن نیز با خطابه‌ی در اصطلاح منطق تفاوت دارد، زیرا خطابه در اصطلاح منطق، کارکرد معرفتی دارد و مفید معرفت ظنی است: «الخطابة صناعة علمية يمكن معها اقناع الجمهور فيما يراد أن يصدقوا به بقدر الامكان»: خطابه صنعتی علمی است که می‌توان به وسیله آن، عموم مردم را در آن چه تصدیق آن مقصود است، قانع کرد (حلی، ۱۴۱۰، ۲۷۶). اقناع عبارت است از تصدیق چیزی با اعتقاد به امکان خلاف آن، لیکن با روش‌هایی که در فن خطابه به کار می‌رود، نفس به

تصدیق آن تمایل یافته و به احتمال خلاف آن اعتنا نمی کند، و این همان ظن غالب است (همان)، در حالی که کارکرد موعظه حسنه قرآنی، معرفت بخشی نیست، بلکه نقش برانگیزندگی و بازدارندگی دارد. معرفت بخشی مربوط به حکمت است که مقدم بر موعظه حسنه و شالوده آن است. در حقیقت، معرفت حاصل از خطابه، همان علم عرفی است که از مصادیق حکمت قرآنی می باشد.

نتیجه

خداوند در قرآن کریم بر پیامبرش دستور داده که مردم را به سه شیوهی: حکمت، موعظه‌ی حسنه و جدال احسن، به دین اسلام دعوت کند. حکمت در قرآن عبارت است از سخنی محکم، استوار و خلل ناپذیر که مشتمل بر خیر و سعادت انسان بوده و بازدارنده او از شقاوت و خسران است و قلمرو آن، حکمت نظری و عملی را شامل می شود. بر این اساس، حکمت به عنوان روش دعوت به آیین حق عبارت است از تعلیم و تبیین معارف و احکام اسلامی.

مراد از موعظه حسنه، گفتار یا رفتاری است که مشوق دیگران به التزام عملی به دین و آیین حق و بازدارنده آنان از مخالفت با دین و آیین صحیح است. خیرخواهی و آگاهی واعظ به خیر و صلاح مردم و پایبندی به موعظه‌ها، از شروط موعظه در اسلام، دانسته شده است. بر این اساس، می توان گفت: دعوت قرآنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عین اینکه دعوت حکمی است، مصداق دعوت با روش موعظه حسنه نیز است، همان گونه که در برخی آیات، کل قرآن کریم مصداق موعظه الهی به شمار آمده است. منظور از جدال احسن در منابع دینی، استفاده از مسلمات خصم، برای اثبات حق و ابطال باطل است.

برخی ها بر این باورند که روش های سه گانه احتجاج دینی، با آنچه در منطق در قالب برهان، خطابه و جدل مطرح شده، انطباق دارد، در حالی که بین آنها تفاوت هایی وجود دارد؛ چرا که در برهان منطقی، یقین بالمعنی الاخص شرط است، لکن در برهان قرآنی، یقین عرفی کافی است. از طرفی هر چند حکمت با موعظه‌ی حسنه، به لحاظ مفهومی مغایر هستند، لکن به لحاظ مصداقی و با لحاظ مقام نبوت و دعوت پیامبرانه، نسبت میان آن دو تلازم است. اما در مورد جدال احسن قرآن، بیان شد که مراد از آن اثبات حق، و هدایت طرف مقابل است، استفاده از این شیوه در دعوت های پیامبر صلی الله علیه و آله ثانوی و اضطراری بوده و مخصوص معاندان و منکران است. اما مراد از جدل منطقی، استفاده از شیوه های گوناگون، برای اسقاط و تسلیم خصم است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن عربی، محی الدین بن علی، ۱۴۳۱، *تفسیر ابن عربی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳. آلوسی، سید محمد، بی تا، *روح المعانی فی تفسیر القرآن و السبع المثانی*، بیروت، دارالفکر.
۴. بیضاوی، ناصرالدین، ۱۴۱۰، *انوار التنزیل* (تفسیر بیضاوی)، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۵. حقی بُروسوی، اسماعیل، بی تا، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دارالفکر.
۶. حلّی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۰، *الجواهر النضید*، قم، بیدار.
۷. رازی، فخرالدین، ۱۴۲۰، *مفاتیح الغیب* (التفسیر الکبیر)، بیروت، مکتب تحقیق دار احیاء التراث العربی.
۸. راغب اصفهانی، حسن بن محمد، بی تا، *المفردات فی غریب القرآن*، تهران، المکتبة المرتضویة.
۹. رضی، محمد بن الحسین، ۱۳۸۷، *نهج البلاغة*، تحقیق: الدكتور صبحی الصالح، بیروت، بی تا.
۱۰. زمخشری، محمود بن عمر، بی تا، *الکشاف*، بیروت، دارالکتب العربی.
۱۱. شیرازی، صدر الدین محمد، ۱۳۶۶، *شرح اصول الکافی*، تصحیح: محمد خواجوی، تحقیق: علی عابدی شاهرودی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۲. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، ۱۳۹۸، *التوحید*، قم، موسسه النشر الاسلامی.
۱۳. طباطبایی، سید حسین، ۱۳۹۳، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۱۴. طبرسی، احمد بن علی، ۱۳۸۶، *الاحتجاج*، تحقیق: محمد باقر خراسان، نجف، دارالنعمان.
۱۵. طبری، محمد ابن جریر، ۱۴۲۱، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن* (تفسیر

- الطبرى)، بيروت، دار احياء التراث العربى.
١٦. طنطاوى، سيدمحمد، *بى تا، التفسير القرآن الكريم*، بى جا، بى نا.
١٧. طوسى، محمد بن الحسن، ١٤٠٩، *التبيان فى تفسير القرآن*، قم المقدسة، مكتب الإعلام الإسلامى.
١٨. فيض كاشانى، ملامحسن، ١٣٧٧، *تفسير الصافى*، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
١٩. كاشانى، ملافتح الله، ١٣٨٩، *منهج الصادقين فى الزام المخالفين*، ويرایش: عقيقى بخشايشى، قم، نويد اسلام.
٢٠. كلينى، محمدبن يعقوب، ١٣٦٢، *اصول الكافى*، تهران، المكتبة الإسلاميه.
٢١. مظفر، محمد رضا، ١٣٨٨، *المنطق*، قم المقدسة، دارالكتب العلميه.
٢٢. مغنيه، محمد جواد، بى تا، *التفسير المبين*، بى جا، دارالكتب الاسلاميه.